

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

۲۴ اپریل ۲۰۱۲

## آغاز آشنائی با نام زنده یاد "بنیاد"

اواخر سال ۱۳۴۵ هجری شمسی بود و یا اوایل ۱۳۴۶، که دوست و بردار عزیزم سید رضاء "اطهر" با همان عادت همیشگی که تا طرف مقابل را به اصطلاح مردم کابل "سینه اوچک" نمی کرد، مطلبی را بیان نمی داشت برایم خبر داد که شاید فردا مقابل سینمای پامیر مظاهره شود، اگر خواسته باشی می توانیم هر دو نفر بدون آن که دیگران خبر شوند در آن شرکت نماییم.

من که از مظاهره فقط سوم عقرب سال ۴۴ را به خاطر داشته و با عواقب آن در عین حال می ساختم، از شنیدن این خبر به یاد آن روز افتاده ضمن آن که آمادگی ام را برای رفتن اعلام داشتم، از وی تقاضا نمودم تا به کسی از فامیل خودشان و یا فامیل ما چیزی نگوید، ورنه باز هم صدا های ملامتی به طرف من بلند شده، همه کس خواهد کوشید تا ناکامی های زندگی اش را به "مظاهره چی" بودن من نسبت دهد.

فردای همان شب صبح زود، دوست عزیزم "رضاء" نزد آمد پیشنهاد نمود، که اگر ممانعتی نداشته باشد قبل از ظهر طرف شهر حرکت نمایم، تا به علاوه آن که به وقت در مظاهره شرکت نموده بتوانیم، از مامایش آقای "بینا" که برای من هم حکم ماما را داشت و تازه از عسکری ترخیص گرفته بود، نیز دیدن نموده با وی یکجا به طرف مظاهره حرکت نمایم.

همان ساعت طبق پیشنهاد "رضاء" راهی شهر شدیم، هر چند منزل ما از مرکز شهر زیاد فاصله نداشت، با آنهم حدود ساعت ۱۱ قبل از ظهر بود، که به منزل آقای "بینا" رسیدیم. وی که از دیدن ما خوشنود شده بود، ضمن استقبال گرم به شوخی گفت:

"مه می فهمم که دیدن ماما بهانه است و اصل هدف مظاهره است"

ما هم با وجود احترامی که وی داشتیم چون خیلی با ما صمیمت داشت، به اصطلاح از رو نیفتاده گفتیم:

" معلوم است که گپ سر مظاهره است."

هنوز چند دقیقه از نشستن ما نگذشته بود و به اصطلاح هنوز چای نیامده بود، که آقای "بینا" به سخن آغاز نموده افزود:

"حالی که به هدف شرکت در مظاهره آمده بودید، باید برایتان خبر بد را بدهم که از مظاهره خبر مبری نیست" من که تا آن زمان هیچ از قضایا نمی دانستم و اساساً نمی دانستم که مظاهره به چه منظوری باید صورت می گرفت و چرا پلان آن به هم خورد، صمیمانه از آقای "بینا" خواستار توضیح گردیدم. آقای "بینا" در پاسخ به پرسش من برای اولین بار اسم زنده یاد "بنیاد" را آورده پرسید: "آیا با اسم داکتر عین علی بنیاد آشنا هستید؟" خلاف "رضاء" که سرش را به عنوان تأیید تکان داد، من گفتم: "نه، با تأسف من وی را نمی شناسم" او گفت:

«داکتر صاحب عین علی "بنیاد" یکی از دانشمندان و روشنفکران آزادیخواه و مترقی طراز اول کشور ما و شما است، که چند ماه قبل از اروپا به وطن برگشته است. وی دو هفته قبل ضمن صحبت با چند تن از جوانان چنداول، به صورت علنی پارلمان و شرکت در پارلمان را عملی نادرست و خاینانه ارزیابی نمود. در آن جمع کسانی وجود داشتند که بنا بر علایق شخصی و یا هم احترام فامیلی به "آصف آهنگ" آنهم از بابت پدرش که سر را در راه هدف قربان نموده بود، با حکم کلی داکتر صاحب "بنیاد" مخالفت نموده، اظهار داشتند که تمام وکلاء یک سان نیستند، باید بین وکیل تا وکیل فرق گذاشت. هستند وکلای مانند آقای "آصف آهنگ" که در آنجا به منظور افشاء علیه رژیم شرکت نموده اند.

وقتی داکتر صاحب "بنیاد" آن موضعگیری را شنید، به علاوه آن که اندکی تجارب و آموخته های خودشان را در قسمت "جنبش هفت شورا" بیان داشتند و استنتاج نهایی از آن جنبش را که در کشوری مانند افغانستان، شورا و شرکت در آن چیزی نیست مگر این که انسان خود را بازیچه استبداد سلطنتی بسازد، به روشنی کامل بیان داشتند، جهت اقناع آن جمع که گویا عرق هواداری از "آصف آهنگ" بر خرد اجتماعی شان فزونی داشت، پیشنهاد کرد، که خوب است حالا که شما چنین می پندارید، می شود من فردا مقابل جاده، و به صورت علنی از ایشان بخواهم که برای روز چند در اولین پنجشنبه، در محل حاضر شده، از عملکردش به مردم گزارش بدهد. دوستان حاضر نیز همه آن پیشنهاد را پذیرفته، قرار شد تا پیشنهاد را هم همان شخص مدافع "آصف آهنگ" به وی برساند و ضمناً سایر حاضران هم به دوستان دور و نزدیک و مردم عادی از این خبر نقل نموده از آنها بخواهند، تا با شرکت شان در آن اجتماع پرسش و پاسخ، دموکراسی و آزادی را در عمل پیاده نمایند.»

ما دو نفر که سراپا گوش بودیم و به بیان شیرین آقای "بینا" گوش می دادیم، وقتی سکوت وی را مشاهده نمودیم، خواستار شنیدن ادامه داستان شدیم، وی نیز ادامه داد:

«پنجشنبه گذشته وقتی از پلچرخی با ترخیص می خواستم به خانه برگردم، و بعد از یک سال قید و قیودات عسکری و اطاعت کورکورانه از به اصطلاح "منطق تحلیل شده" ای که در آنجا حاکم بود خود را صاحب عقل خود یافتم، بدون آن که به خانه بیایم در همان سرک جاده مقابل دکان ترشی فروشی "پهلون اشرف" توقف نموده و به انتظار آن ماندم تا آقای "بنیاد" و "آصف آهنگ" آمده پرسش و پاسخ شان را آغاز نمایند.

فکر می کنم بعد از نیم ساعت انتظار، از دور دیدیم که آقای "بنیاد" با جمعی از جوانان به طرف محل نزدیک می شود، من که تا آن زمان با ایشان آشنائی نداشتم، به مانند سایر مردمی که در آنجا جمع شده بودند، خود را به وی رسانیده ادای احترام کردم، که وی نیز با محبت آن را پاسخ گفت.

هنوز چند دقیقه از آمدن آقای "بنیاد" نگذشته بود، که جوانها از وی خواستند تا بر "بیک سمتی" که بر بالای درب نساجی وجود دارد برآمده با طرح سوالات، "آصف آهنگ" را که در آنجا وجود نداشت، به پای پاسخ بکشاند.

داکتر صاحب "بنیاد" هم بنا بر پیشنهاد جوانان، بر همان "پیک سمنتی" بالا شده به سخنرانی آغاز نمود. هنوز چند دقیقه ای از آغاز سخنرانی نگذشته بود، که به عوض "آصف آهنگ"، فرقه مشر "جعفر خان" که شما هم نام وی را شنیده اید، در حالی که خود خنجر را از درون غلاف عصایش بیرون کشیده و فریاد می زد که این خنجر را اعلیحضرت شهید برایش داده تا سینه دشمنان سلطنت را با آن بشکافد و خیلی از اوباشان و قماربازان، قمارخانه اش در پی وی روان بودند، به یک چشم به هم زدن خود را به زیر "پیک" رسانیده، در حالی رکیک ترین دشنامها را که فقط در همان قمارخانه می توان آن شنید بر زبان می آورد، امر حمله بر آقای "بنیاد" را صادر نموده با به زیر کشیدن وی، نه تنها او را همان اوباشان لت و کوب کردند، بلکه ما را هم که در آنجا حضور داشتیم و رهگذران را از مشیت و لگد بی نصیب نگذاشتند و در نهایت هم به پولیس هائی که آن جا جمع شده بودند، فرقه مشر "جعفر خان" دستور داد تا نامبرده و تنی چند دیگر را با خود به ولایت برده به قومندان امنیه بگوید، که این افراد را سناتور "جعفر" به اساس مشوره مارشال صاحب فرستاده است»

وقتی صحبت های آقای "بینا" به اینجا رسید، از جایی که نشسته بود برخاسته، از بالای یگانه میزی که در گوشه ای اتاق وجود داشت، یک دوسیه را آورده رسم های چندی را به نمایش گذاشت. رسم ها که با دقت تمام و یکی به دنبال دیگری به مانند پارچه های فلم ترسیم شده بودند، تمام آنچه را "بینا" نقل کرد در یک نگاه برای انسان مجسم می نمود، به خصوص کاریکاتور شخص "جعفر خان" فرقه مشر متقاعد و سناتور برحال و معرفترین قمارخانه دار افغانستان، با قد بلند و استخوانی و دهن کشاد که کف از آن بیرون زده بود و خنجر را در دست حمل می نمود، یکی از آن ظرافت هائیست که تا عمر دارم نه تنها فراموشم نمی شود، بلکه فکر می کنم خودم نیز حاضر آن صحنه بوده ام.

بعد از مشاهده آن تصاویر و اندکی شوخی و به اصطلاح پرزه رفتن، از وی راجع به مظاهره پرسیدم که وی افزود: «از آنجائی که به علاوه داکتر صاحب "بنیاد" چند تن دیگر را نیز زندانی نموده بودند، جوانها در هفته گذشته بعد از آن که شام از تکیه "فقیر حسین" بیرون شدند، قرار گذاشتند، که امروز در مقابل سینمای پامیر همه جمع شده، حتا به قیمت رویارویی با پولیس هم که شده، به طرف ولایت حرکت نمائیم.

از قرار معلوم جواسیسی که این خبر را برای فرقه مشر قمار باز رسانیده است، چنان از عزم و اراده جوانان سخن به میان آورده، که فرقه مشر نه تنها خود جرأت مقابله را با آن احساس نکرده بلکه دولت هم با رها کردن افراد عادی و نگهداشتن شخص "بنیاد" تا حدودی رضایت جوانان را جذب و تعهد نموده است که ظرف چند روز آینده آقای "بنیاد" را نیز که در جریان دستگیری مجروح شده بودند، رها خواهد گردید. این است که مظاهره به هم خورد و شما مظاهره چی ها باید ارمان به دل به خانه بروید»

این که بعد ها چگونه امکان آن میسر شد، تا از نزدیک با داکتر صاحب "بنیاد" آشنا شده از ایشان بیاموزم، و چگونه از آن به بعد با وجود جذر و مد هائی که بر روابط ما سایه می افکند، از احترام شان در نزد من نکاستم باشد برای زمان دیگر، در همین جا و از همان حرکت ایجاب می نماید تا نکات چندی را نشانی نمایم:

- اگر من اشتباه نکرده باشم و احترام عمیقی را که به داکتر صاحب داشتم در قضاوت من نقشی بازی ننماید، تا جایی که مطالعات این قلم اجازه می دهد، به دنبال سخنرانی معروف زنده یاد "داکتر عبدالرحمن محمودی" که یک روز قبل از زندانی شدنش، در ملاء عام اعتبار پارلمان و مبارزه پارلمانی را زیر سؤال برد، در دوره "دموکراسی تاجدار" و تا قبل از نشر اولین شماره "شعله جاوید" در سال ۴۷، آقای "بنیاد" اولین کسی بوده که در عمل و علنی علیه

پارلمان‌تاریزم مزدوران روس و عناصر فریب خورده و نا آگاه موضع گرفته، بدان وسیله یکی از اختلافات اساسی بعدی جنبش دموکراتیک نوین را با ایادی روس نقطه گذاری نمودند.

- دست نیاز دراز کردن "آصف آهنگ" به طرف انسان بی شخصیت، جاسوس و خود فروشی چون فرقه مشر "جعفر خان" که تمام مردم چنداول از عملکرد خودش و فرزندانش اطلاع داشتند، اگر از جانبی همان نقطه پایانی بود که از طرف شخص "آصف آهنگ" بر زندگی سیاسی و حتا اعتبار خانوادگی اش نزد مردم چنداول گذاشته شد، از طرف دیگر بی مایگی و دنائت مزدوران روس را نشان می دهد که چگونه حاضران در تقابل با مردم، در نزد کثیف ترین و جبار ترین جاسوسان زانو زده از آنها کمک بطلبند.

- نفس عناصر لومین، اوباش، قمار باز و فاسد را به جان روشنفکران و عناصر انقلابی انداختن، یکی از درسهائی بود که "جعفر خان" از اوباشان "عبدالرحمانی" تا اوباشان "نادرخانی" فرا گرفته بود. درسی که امروز در بسا از کشور ها زیر نام درگیری "بین طرفداران دولت و مظاهره چیان" همیشه به خبر ها درز می نماید، در حالی که اساس قضیه استفاده از همان تکنیک "لباس شخصی" ها یا به عبارت دیگر جواسیس و فادار و قداره بندان حکومتی است که زیر نام طرفداران دولت به قلع و قمع نیروهای انقلابی می پردازند.

- اینی را که خودم قبل از فهم تئوریک مسأله ، نه آن زمان و نه هم امروز به دام نمایشات انتخابی و مدال گیری افتاده ام، بیش از همه برخاسته از عملکرد قهرمانانه زنده یاد "بنیاد" بود.

یادش را با ادامه راهش و افشای پارلمان‌تاریست ها گرامی بداریم